اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

این کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام الهمام من اولیاء الکرام قدوة الصالحین

زبدة العارفین شیخ الکاملین من افاضل المجتهدین عارف ربانی

عالم حقانی مقبول حضرت سبحانی منظور بارگاه یزدانی امام محمد غزالی رحمة الله علیه المسمی

[illegible]

۱۲ ۶۸

که متضمن بعقاید و فقه و شرح طاعات و معاصی و شرط صحبت و

معاملت با خالق عز و جل و خلق است برای نفع خاص و عام بکمال التصحیح

و اهتمام عاصی پر معاصی شاه سعیده محمد قادری عفا الله عنه در سنه ۱۲۶۸ هجریه از طبع در آمد

اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی
رسوله محمد المصطفی واله واصحابه اجمعین
ورضی الله عنا وعنکم وعن جمیع المسلمین بدان
ای غافل مسکین که تو مسافری واز زاد راه واز بادیه که بر راه دارے
غافلی و منزلگاه اول تو درین بادیه پشت پدر است پس رحم مادر پس فضاے
این عالم پس گورستان چون بلحد رسیدی بسر بادیه رسیدی که هیچ آفریده
نهایت آن نشناخته چون این بادیه بازداشتی بمنزلگاه پنجم رسیدی وآن
صحرای قیامت است وازان منزلگاه روی بوطن وقرارگاه خویش آوری اما بهشت
واما دوزخ حال اول وآخر تو این است وتو درین دنیا غافل نشسته وهمه دل درتدبیر
دنیا بسته گوئی که هرگز رحلت نخواهی کرد ومقیم خواهی بود ونمیدانی که عمر تو
اگرچه دراز بار کشد اضافت بازل وابد مختصر است وازل آن مدتست که نبودی

که این کتاب از فایده تو خالی بود اعتقاد تو که ایمان بدان درست شود درین کتاب
بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان
حاصل آید امیدواریم که هر که این کتاب برخواند مصنف و نویسنده را از خدای
عز و جل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة لعباده المسلمین **فصل** در پیدا کردن
معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید بدانکه تو آفریده و ترا
آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است و هر چه در عالم است و یکی است که او را شریک
نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بوده است و هستی او را ابتدا نیست
و همیشه باشد و وجود وی را آخر نیست و وجود وی در ازل و ابد واجب است که نیستی را
بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که وی را بهیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز
از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بویست و معنی
قیوم این است منزه و وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و وی را در هیچ
کالبد فرود آمدن نیست و بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و وی را
صورت نیست چونی و چگونی را بوی راه نیست و هر چه در خیال و خاطر آید از کمیت
و کیفیت از همه پاک است که اینهمه صفت آفریدگاری ویست و وی بصفت هیچ آفریده
نیست بلکه هر چه وهم و خیال صورت کند وی آفریدگار آنست و خردی و بزرگی
و مقدار را بوی نیست که اینهمه صفات اجسام عالم است و وی جسم نیست و وی را
بهیچ جسم پیوند نیست و در جائی نیست بلکه خود اصلا جایگیر و جای پذیر نیست

کمیت بفتح اول و تشدید میم مکسور و تشدید یحتانی بمعنی چندی و مقدار چیزی که سنجیده شود یا پیموده شود یا شمرده شود ۱۲ صراح

وهرچه در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی
فوق عرش است بقهر و تسخیر نه چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست و
عرش بردارندهٔ وی نیست بلکه عرش و حمله عرش جمله برداشته لطف و قدرت
وی اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد
همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود ناقص
خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد
و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و آنکه بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه از همه
منزه است درینجهان دانستنی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه درینجهان ویرا بیچون و
بیچگونه دانند در آنجهان نیز بیچون و بیچگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان
نیست **قدرت** با آنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیزها قادر
است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست
بلکه هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هرچه
هست همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس جز وی هیچ چیز نیست
و ویرا در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست و علم وی بهمه چیز محیط است
و از علی تا ثری هیچ چیز بی دانش وی نرود و چه همه از وی رود و از قدرت وی پدید
آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستارهٔ آسمان و قطرهٔ باران و اندیشه
دلها و ذرّهای هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمانها **ارادت** و

قهر بالفتح چیره و غالب شدن

حامل بردارنده چیزی برخود ۱۲

گردش برون و ورزش بمعنی گردیدن باشد که چرخ زدنست و بمعنی تغیر هم هست چنانکه رمش بمعنی تبدیل است ۱۲ برهان

روی و چهره و بینائی و دیدن و چشم ۱۲ برهان

بالضم سستی و ناتوانی بدن ۱۲

هرچه در عالم هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ
و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج
و راحت و بیماری و تندرستی نرود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملایکه تا یک ذره از عالم بجنبانند یا بر جای
بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بی‌خواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه وی
خواهد در وجود نیاید و هرچه وی خواهد بباشد و هیچکس دفع آن نتواند کرد و هرچه
هست و هرچه بود و هرچه باشد همه بتدبیر و تقدیر ویست سمع و بصر و چنانکه داناست
بهرچه دانستنی ست بینا و شنواست بهرچه دیدنی و شنیدنی ست و دور و نزدیک
در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینائی وی برابر بود و آواز پای مورچه که در
شب تاریک برود از شنوائی وی بیرون نبود و رنگ و صورت کرمی که در تحت
الثری بود از دیدن وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش
نبود چنانچه دانش وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود کلام بدانکه خدا تعالی
متکلم است و فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هرچه خبر داده است راست
است و وعد و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعد و وعید همه سخن ویست
و وی چنانکه زنده و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات
الرحمن علیه سخن گفت بی‌واسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه
سخن را در دل آدمی حرف و صوت نیست سخن خدا تعالی پاکیزه و منزه ترست ازین

[illegible]
تقدیر اندازه کردن و تنگ کردن و تمام کردن و هموار کردن
چیزی ۱۲

وعد بالفتح نوید دادن [illegible] و این [illegible] و وعید [illegible] چنانکه [illegible] ۱۲

صفت قران و توریت و انجیل و زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ویست
و سخن صفت ویست و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است و چنانکه ذات
ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و بر زبان ما مذکور است و علم ما آفریده
و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم سبحانه کلام او در دل ما محفوظ و بر زبان ما مقرو
و در مصحف مکتوب محفوظ نامخلوق و حفظ و کتابت مخلوق مقرو نامخلوق و
قرات مخلوق افعال عالم و هرچه در عالم همه آفریده ویست و هرچه آفرید چنان
آفرید که ازان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل همه عقلا درهم زنند و اندیشه کنند
تا این مملکت را صورتی نیکوتر ببینند یا بهتر ازین تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند
یا زیادت کنند نتوانند و آنچه ببینند که بهتر ازین میبایستی خطا کنند و از سر حکمت و
مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون نابینائی باشد که در سرائی شود
و هر قماشی بر جای خود نهاده وی نه بیند چون بر آنجا افتد میگوید این چرا بر راه
نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابینا است راه را نمی بیند پس هرچه
بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه بایست هرچه آفرید از رنج و بیماری و درویشی
و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که ظلم آن بود که در مملکت
دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری ممکن نیست که با وی
مالکی دیگر محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوک وی و مالک
ویست و لیس بی انباز و بی همتا صفت آخرة پس بدانکه این سرا مزرع

آخرتست وآن سرا عالم ابدیست و سرای جزاست واین منزلگاهیست که از ینجا از
بردارند و بآخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل
باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نبود چون
اجل در آید جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان
را با کالبد دهند و همه را برانگیزاند و هر کسی کردارهای خویشتن بیند در نامه نوشته که هرچه
کرده باشد همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را یاد کردانند بترازوی
که شایسته آن کار باشد وآن ترازو بترازوی اینجهان نماند و سوال گور حقست
روح را با قالب آرند و قالب را راست بازنشانند و از دین وی و پیغمبر وی سوال
کنند و کافرانرا عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان کشایند و مومنان را چون
عروسان خوش بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان بازکشایند و بدانکه همه
خلق را گذر فرماید بر صراط و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود و هر که درین عالم
بر صراط مستقیم راست ایستاده باشد بآسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست
نداشته باشد بر صراط راه نیابد و بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و
بپرسند از هرچه کرده باشند و حقیقت صدق از صادقان طلب کنند و منافقان
و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت کنند و گروهی را بی حساب بهشت برند و گروهی را
حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشوار آرند و بآخر همه کافرانرا بدوزخ فرستند
که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان را بهشت برند و عاصیان را بدوزخ فرستند

وازیشان هرکرا شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند و هرکرا شفاعت نبود
بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و باخر ببهشت برند برحمت خویش
وشفاعت پیغمبران علیه السلام نبوت و چون سبحانه و تعالی این تقدیر
کرده بود که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت
وآدمی از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلوة
والسلام بفرستاد به بندگان خویش تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت ایشان
و بشارت دهند مر مومنان را ببهشت و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت ایشان
آشکارا کنند تا هیچکس را بر خدا تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان پیدا
کنند تا هرکه فرمان بردار بود داند که علامت سعادت وست و هرکه بیفرمانی کند داند که علامت
شقاوت وست تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند پس بآخر همه رسولان رسول ما را
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجهٔ کمال رسانید که
هیچ زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که
پس از وی هیچ پیغمبر نباشد و جمله خلایق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را
سید همه انبیا کرد و یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم
اجمعین **فصل** اینقدر اعتقاد که گفته آمد ایمان بدین درست شود و هرکه این
جمله باور داشت و بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگرچه دلیل آن
بتمامی نداند وی را واجب نیست آن همه بحث بسیار بلکه باید که بطاعت ایزد را مشغول شود تا

برتر برین فانی پس چون دنیا سفالین فانیست و آخرت زرین باقی بی عقلی باشد
فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن **فصل** پس دنیا را رباطی دان
که باری سبحانه تعالی آفریده است برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد
دارند و این رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده چون مسافران رخت از پشت
پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه برگیرند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند
که هر که بی زاد و بدرقه ببادیه قیامت فرو شود هلاک شود هلاکی که هرگز از عذاب آن
خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم
و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه
نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است چنانکه حقتعالی فرموده
وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وگفت وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ
مِنْ عَذَابِي پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس ما این
کتاب مختصر تصنیف کردیم و وی را زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل
دین می خواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم
و کیمیای سعادت رسند لیکن آنقدر که در بدایه الهدایه گفته ایم تازی ایشان را کافی
بود خواستند تا پارسی کتاب بدایه شناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم

وازاول نه و آبدان مدتست که تو خواهی بود و ازا آخر نه و تو میان ازل و ابد چند [illegible]
کار برساخته و اگر خواهی که درازی ابد به بینی این عالم را پر از کاورس تقدیر کن
مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بردارد اینجمله کاورسها بآخر رسد و از درازی ابد
هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت ندارد و اگر خواهی که مختصر [illegible]
درمیان ازل و ابد این سخن نوح پیغمبر صلوات الله علیه بشنو که [illegible]
دنیا را چون دیدی گفت چون خانه که دو در دارد از یکی در آمدم و [illegible]
بیرون شدم و وی هزار سال پنجاه سال کم زیست و پنج هزار سال است که [illegible]
هرچه مقدار آن متناهی بود اگرچه دراز کشد سپری شده گیر کار آخرت ابد [illegible]
که سپری نشود اگر کسی را مملکت دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب [illegible]
مرگ رسد آنهمه تخم حسرت باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی بیش نبودی پس [illegible]
چون بود کسیکه مملکت جاوید را باچنین کار مختصر بفروشد [illegible]
چنین صافی و مسلم نباشد بلکه منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن
کار هیچ عاقل نبود بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر ویست در جنب سعادت
ابدی و خزانه قدرة خدایتعالی کلوخیست و هر لذت و دولت و شادی که بر روی
زمین است گردیست از آن کلوخ که از برخاستن آن غبار تا نشستن وی با چیزی [illegible]
وی بس تفاوتی نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا نبودی الا کوزه زرین فانی و آخرت
نبودی الا کوزه سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی

کاورس [illegible] نوعی از غله [illegible] و آن ریزه و [illegible] باشد ۱۲ غیاث اللغة

[illegible] معنی گذشته [illegible] رسیده و با چیز [illegible]

کلوخ بضم اول و سکون آخر که خا نقطه دار باشد معروف است که گل خشک شده و لختهای دیوار افتاده و خاک برهم چسپیده سخت باشد و آنرا ترکی کسک خوانند و خشت پاره خام و پخته را نیز گویند و کنایه از مردم خشک طبیعت و کم فطرت و بی همت باشد ۱۲ ب

منغص [illegible] عیش [illegible] شده [illegible]
صراح اللغة

نجات دو جهان حاصل شود و آن تقوی است و معنی وی پرهیزکاری است و فرمانبرداری
حقتعالی و آنکه آدمی بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده
فرمانبرداری خداوند بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هرچه بفرمود بجای آورد و دیگر
آنکه هرچه از آن نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب
بدایه بتازی گفته‌ایم بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت
داشتن فرمان بدانکه فرمان حقتعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آنرا سنت
گویند فریضه اصل است و سرمایهٔ رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و
درجات بلند بوی توان یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی میگوید
هیچ تقرب نکنند بندگان من بمن مانند گزاردن فریضها و بندهٔ من از تقرب کردن
بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند
گوش وی باشم تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید
و بدانکه نتوانی رسیدن بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته مراقب و نگاهبان
دل و اندامها مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه
حق سبحانه و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشه و خاطر تو و تو دو تا
بهرچه میروی و بزبان و چشم و دل و جملهٔ اندامهای تو که در جملهٔ عالم یک ذره نجنبد و آرام نگیرد الا
که حقتعالی آنرا میبیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خدای
خویش و جهد کن تا نبیند ترا الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی

---

۱ بالفتح رستگاری رستن ۱۲ م

۲ نزدیک شدن و نزدیکی جستن ۱۲ م

۳ چیزی را از کسی چشم داشتن [illegible] ترسیدن ۱۲ م

۴ بالضم و کسر لام واقف گشتن کسی را و بالضم و تشدید طا واقف شونده ۱۲ م

(یعنی چنانکه در کتاب بدایه گفته‌ایم بزبان عربی گفته‌ایم ۱۲)

بدین صفت بودن الابد اکنون اوقات خویش از آن وقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب
شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی یاوردی جدا گانه که داری دران ساعت بدان مشغول
باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که
بیداری پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یابد برکت آن روز تمامی در نیابد که
برکات درگاه خواستن است دعا یکه اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی
بود و بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْر
وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ
وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَعَلٰی كَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ
وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ
حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ
اَنْ تَبْعَثَنَا فِیْ هٰذَا الْیَوْمِ اِلٰی كُلِّ خَیْرٍ وَنَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِیْهِ
سُوْءً اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰی مُسْلِمٍ اَسْاَلُكَ خَیْرَ هٰذَا الْیَوْمِ وَخَیْرَ مَا فِیْهِ وَنَعُوْذُ
بِكَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا فِیْهِ و معنی این دعا را معلوم کن بپارسی آنگاه تا زبح
میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان
خدا تعالی را بجای می آوری در پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا
خلق در پوشی که هر کاریکه نه برای خدا تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی
قصد طهارت جای کنی نمه حیبا از تن خویش فرا پیش دار تا نخست پای چپ در طهارت

جای بهی و چون بیرون آئی پای راست فرا پیش دار و چیزی که نام خدا تعالی بر آن
باشد از انگشتری و کاغذ و درم در طهارت جای مبر و سر برهنه در طهارت جای
مشو و چون در طهارت جای خواهی شدن بگوی بِسْمِ اللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ
النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و چنان کن که بسم الله
و اعوذ بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر در طهارت جای
روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي
وَأَبْقَى عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضاء حاجت باید که سه کلوخ پاک نهاده
داری و بر آن جایگاه که قضاء حاجت کرده باشی با آب استنجا مکن و پس از بول
سه گام برگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست بزیر قضیب
بیرون آور و در استبرا بیش ازین مستیز که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا طهارت
کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از نشستن برهنه
مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله باید که بر یک سوی
بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن از جائی که مردمان
آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جایی که در مقابله باد باشد و از سوراخ
که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بی ضرورتی بر پای بول مکن و چون
کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک بود و درشت چنانکه
پلیدی برباید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر به سه پاک نشود پنج یا هفت که پاک گردد

واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی و نجاست فراز نیز دی
و هیچ اثر بگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود ولیکن اولی آن بود که میان
کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ
النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استنجا[٢] بآب فارغ
شدی دست بزمین یا بدیوار در مال آنگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از شستن
فارغ شدی بگوی غُفْرَانَكَ یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن را بخرقه خشک
کن تا تمام آداب بجای آورده باشی **آداب وضو** چون از استنجا
فارغ شدی آداب مسواک از دست مده که آن سبب پاکی دهان و خوشنودی
خداتعالی است و یک نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون
وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین و روی بقبله آر و بگوی بسم الله الرحمن الرحیم[٣]
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ
اَنْ يَّحْضُرُوْنِ پس هر دو دست سه بار بشوی و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْأَلُكَ الْيُمْنَ وَالْبَرَكَةَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشُّوْمِ وَالْهَلَكَةِ پس
بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث[٤] برگیرم و چنان
باید که این نیت از دل غایب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف آب برگیر
و سه بار در دهان کن و بحلق برمگیر که روزه دار باشی و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعِنِّي عَلٰى
تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَكَثْرَةِ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر برگیر و سه بار بنفس

[٢] پاک کردن خود را از نجاست دشنافتن و رهائی خواستن ١٢م

الهی پاک کن دل من از نفاق و نگهدار فرج مرا از فواحش ١٢

[٣] بنام خداوند بخشاینده مهربان ١٢ فتح الرحمان

[٤] بفتحتین بی وضو شدن و پیدا کردن ١٢م

بانگشت دست چپ و بگوی اللّٰهم ارحنی

راضِ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ رَوَائِحَةِ النَّار

و دست آب برگیرد جمله روی بشوی و از سر گوش

لش و هر قدر موئی که سوی روی آمده باشد از ان

ان و همچنین آب باصل چهار موی برسان ابرو و موی

روی و گوش باشد چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه بو

ساید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب بروی

ت روی شستن بگوی اللّٰهمّ بیّض وجهی

اَوْلِیَائِكَ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِیْ بِظُلُمَاتِكَ

ك و خلال کن موی روی را بانگشتان انگاه

اللّٰهمَّ اَعْطِنِیْ کِتَابِیْ بِیَمِیْنِیْ وَحَاسِبْنِیْ

ست چپ بشوی و بگوی اللّٰهمّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ

الِیْ اَوْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ

نان بهم بازنه و به پیش سر نه و می کش تا پس قفا

هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین

ی سه بار بشوی و بوقت مسح بگوی اللّٰهم

کَاتِكَ وَاَظِلَّنِیْ تَحْتَ عَرْشِكَ یَوْمَ

سه ای بار خدا جلد ستیکر بیا
میخواهم از تو با بیکر جد جد مر ۱۱ او
نامه من بدست چپ یا از پس پشت
من در روز قیامت ۱۲

[illegible] انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون
گوش و پشت گوش را مسح تر کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمله
[illegible] بگوی اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول
[illegible] اللهم اسمعنی منادی الجنة مع الابرار انگاه
[illegible] بگوی اللهم اعتق رقبتی من النار واعوذ بك
[illegible] الاغلال پس پای راست بشوی تا میان ساق تا بهرجای
[illegible] بهشت تا انجا رسد و میان انگشتان خلال کن بانگشت کهین
[illegible] و ابتدا به انگشت کهین پای راست کن و ختم بکهین پای چپ
اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل الاقدام فی النار
[illegible] بشستن بگوی اللهم انی اعوذ بك من ان تزل قدمی علی
[illegible] یوم تزل اقدام المنافقین چون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی
لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده و
[illegible] سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت عملت
[illegible] ظلمت نفسی استغفرك واتوب الیك فاغفر لی ذنوبی انك
[illegible] الرحیم اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
[illegible] واجعلنی من عبادك الصالحین هر که این دعاها در میان
طهارت بگوید همه خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و هر عضوی

...ندوم دان تا قیامت ویرا می گوید **فصل** از هفت چیز خو...
...ا فشاندن و از آب اسراف کردن و در روی شستن طها...
...و سخن بگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که مقتضی...
...ما را در طهارت شیطانیست که برایشان خندد و یرا ولها...
...ه طهارت مکن و از کوزهٔ سفالین طهارت کن نه از...
...د و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی خالی مباش...
...ر بود گناه را از همه اندامها ببرد و چون بی ذکر بود بیش...
...ت **غسل** چون جنابتی رسد از احتلام یا از صحبت...
...باشد از تن به آب پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد...
...ن فارغ شوی تا آب ضایع نشود چون وضو کردی...
...ه بار بر جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت...
...ن و جمله اندامها بدست بمال و جائیکه از تن تو پوشیده...
...چون بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان...
...و دست از عورت نگاهدار تا وضو شکسته نشود...
...ت نیت کردن و جمله پوست اندام بشستن و در وضو...
...تن و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر...
...نگاهداشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ...

است وثواب وی بسیارست ودست بداشتن از نبهازبان کاریست بلکه اصل
فریضه بدان تمام شود که نقصان فرایض را درنتوان یافت الا بسنتها آداب
تیمم اگر عاجز آئی از استعمال آب وبکار داشتن آب در سفر پس از انکه آب
طلب کنی نیابی واگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همرهان تو یا میان تو وآب مانعی بود
چون سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد ودستوری نمیدهد ونمیفروشد الا ببهای
گرانتر از انکه بهای ویست درانموضع یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب
بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه درآید انگاه
خاک پاک خالص ونرم طلب کن وهردو کف خویش بروی زن انگشتان جفت
بهم باز نهاده نیت استباحت نماز کن وروی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار
مسح کن چنانکه خاک بهمه روی برسد ونشاید که باصل موی نرسد وانگشتری
بیرون کن وانگشتها گشاده بدار ویکبار دیگر برخاک زن وهردو دست تا آرنج
بدان مسح کن چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هردو دست بیکدیگر مال ومیان انگشتان
خلال کن وبهم مال وبدین تیمم یک فریضه بیش مکن وچندانی که خواهی سنت بکن
چون فریضه دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن والله اعلم آداب رفتن بمسجد چون
بامداد طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح برآمده
باشد که رسول صلی الله علیه وسلم چنین کردی انگاه بمسجد رو واز نماز جماعت
دست باز مدار خاصه بامداد که نماز جماعت بیست وهفت درجه فضل دارد بر نماز

تنها و هر که دین در دل وی قدر دارد ترک چنین شود و چنین حاجت توان گفت در راه مسجد
آهسته رو و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ
هٰذَا اِلَیْكَ لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا رِیَاءً وَلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اتِّقَاءَ
سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ
ذُنُوْبِیْ فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ آداب در شدن مسجد و بیرون
آمدن چون بدر مسجد رسیدی پای راست فراپیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ
فَضْلِكَ وَاَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو
سود مکناد بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگو باز میابیاد که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون
در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی و اگر سنت نکرده باشی بکن که آن بجای
تحیت نیز بایستد چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و ذکر مشغول باش و
هیچ غافل بیکار مباش و چون بانگ نماز شنوی درین حالت و در هر حالت که باشی جز
در نماز بجواب موذن مشغول باش و همان همیگوی و چون بحی علی الصلوة رسد بگوی
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و چون حی علی الفلاح گوید بگوی مَا شَاءَ اللّٰهُ
كَانَ وَمَا لَمْ یَشَاْ لَمْ یَكُنْ چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ
و چون قد قامت الصلوة گوید بگو اقامها الله وادامها ما دامت السموات

والارض چون فارغ شدی بگوی اللهم انی اسألك عند حضور صلواتك
واصوات دعائك وادبار ليلك واقبال نهارك ان تؤتى محمدا صلى
الله عليه واله الوسيلة والفضيلة وابعثه المقام المحمود الذي
وعدته واگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک[1]
کنی وجمله باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بفریضه بهیچ چیز مشغول مشو و چون
سلام فریضه دادی بگوی اللهم صل على محمد وعلى ال محمد وسلم اللهم
انت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام حينا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام برحمتك يا ذا الجلال والاكرام سبحان ربي
العلي الاعلى الوهاب لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله
الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله اهل النعمة
والفضل والثناء الحسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له
الدين ولو كره الكافرون پس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات از جامع
و کامل خوانده است و عایشه را رضی الله عنها بیاموخته است اللهم انی اسألك من الخير كله
عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر كله عاجله واجله ما
علمت منه وما لم اعلم اسألك الجنة وما يقرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من
النار وما يقرب اليها من قول او عمل اسألك من خير ما سألك
عبدك ونبيك محمد صلى الله عليه واله واستعيذك مما استعاذك

[1] دریافتن چیزی رفته را رسیدن آخر قوی با دل آن ۱۲ منتخب

منه عبدك ونبيك صلى الله عليه واله اللهم وما قضيت لي
من امر فاجعل عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين اكاه
آن دعا بگو که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده است
يا حي يا قيوم برحمتك استغيث اصلح لي شاني كله ولا تكلني الى
نفسي طرفة عين پس دعای عیسی صلواة الله علیه را بگو اللهم اني اصبحت
لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد
غيري واصبحت مرتهنا بعملي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت
بي عدوي ولا تسوء بي صديقي ولا تجعل مصيبتي في ديني
ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا تسلط علي من لا يرحمني پس دعاها که یاد
گرفته باشی میگوی و باید که کار تو تا آفتاب برآمدن از چهار ورد بیرون نباشد
یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه
کنی و در تقصیر خویش در فرمانهای حقتعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر تدارک
آن و عذر خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریقه تدارک اندیشه کنی
چیزیکه آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اندیشهٔ آن بکنی و از هرچه بدان
مستحق عقاب خواهی شدن از آن حذر کنی و عزم درست بکنی که امروز جز
بطاعت حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و مهمترین اندیشها آن بود
که در نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد و ترا ناساخته

باید بسبیح مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان باید که هر بامداد ده کلمه عادت

کنی اول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ

یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ

قَدِیْرٌ دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ سیوم لَا اِلٰهَ

اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الْعَزِیْزُ

الْغَفَّارُ چهارم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ پنجم سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا

وَرَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوْحِ ششم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ

الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ هفتم اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ

وَاَسْاَلُهُ التَّوْبَةَ هشتم اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَیْتَ وَلَا مُعْطِیَ لِمَا

مَنَعْتَ وَلَا رَادَّ لِمَا قَضَیْتَ وَلَا یَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْکَ الْجَدُّ نهم اَللّٰهُمَّ

صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّسَلِّمْ دهم بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ

شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ این کلمات هر یک

صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کمترین باشد تا جمله صد بار شود و این ورد ها

را ملازم باش که هر روزی بامداد بگوی و سخن مگوی تا آفتاب بر نیاید که در خبر ست

که هر که بامداد بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب بر آمدن فاضلتر از انست که

بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوة والسلام آزاد کرده باشد آداب

[illegible]

ا وقت زوال چون آفتاب برآمد و مقدار یک
ا که تا این وقت نماز مکروه باشد از وقت آفتاب
روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت
م ده و تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر را تنبه نیامده است
ز زوال خیر بخیرات که دستگیر تو باشد بآخرت صرف
ـ درجه اول که فاضلترین است آنست که طلب علم
ید لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله
ذ بالله من علم لا ینفع و علم نافع آن بود که بیم
و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات
ت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد
ن کند و دیده دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره
ت طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و در کتاب
ی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه نمائی که علیه
هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت
م خوانند و اگر ازین بپردازی و از اوقات تو چیزی
ی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی آن نیز
ک است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین

دستگیر گیرنده دست برای معاونت و مدد و کاری و بعضی دستگیر شده نیز آمده یعنی گرفتار و قیدی و غیر آن بمعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده از برهان و بهار عجم ۱۲ غیاث

وقایع جمع وقیعه [illegible] واحوال [illegible] جمع وقیعه [illegible] جمع واقعه [illegible] ۱۲ غیاث اللغات

پرداخته باشی و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه
نیت تو از طلب علم جاه و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد
خدایتعالی ترا درجه و منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت بثواب آن
برسی و بیشتر خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کشد و گوید که قصد و اندیشه
تو آنست که برای خدایتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول
خلق و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذکر و عبادت مشغول باشی
چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایانست و ثواب
این نیز بزرگ است درجه سیوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در وی باشد
و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بتن و مال یا
عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادتست و هم راحت خلق و ثواب
این از عبادتی که کسی را راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه
هیچ چیز از تو نیاید الا آنکه بکسب و تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل
کنی این نیز چون بشرط شرع دران نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود
که رنج خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشند این نیز
از جمله عبادات است و ثواب این نیز بزرگ است اما هرچه ازین چهار بگذشت چون
لهو و غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرتست و اگر العیاذ
بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانی بود این خود سبب

طاعات باشد و بدانکه بنده را یک ساعت حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود یا بر زیان
یا بر سر گر بطاعت مشغول است [illegible] از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین هر دو
مقصر است بر زیان است و اگر چنانست که بطلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که بسی
نجهی و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بزیان آری و [illegible] چنین بنده در حق خلق بر سه
حالت است یا سبب راحت ایشانست و بدان مانند فرشتگانست و یا سبب رنج
ایشانست تا بدان مانند کژدم است و ددگان و یا کسی را ازوی راحت نیست
لیکن رنج نیز نیست وی همچون مردگان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی بار
جهد کن تا مانند ددگان نباشی لیکن مانند باشی به مردگان و رنج خویش از خلق دور دار
و جهد آن کن تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که از آن منفعت
دینی نباشد یا منفعت دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالطت
مردمان [illegible] از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزلت
گیری و در زاویه [illegible] دل تو از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق
تعالی بر دوام مشغول نتوانی بود با وراد و عبادات و خواندن قرآن وسوسه از خود دور
نتوانی کرد آن بهتر باشد که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامت است اگر چه سبب
غنیمت نیست و چون سود نمیتوانی کردن کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بخسبی
تا با مرده برابر باشی و خسیس ترین بنده باشد که بهترین احوال وی آن بود که با مرده
برابر بود آداب ساز کردن نماز ها دیگر باید [illegible] از زوال استعداد نماز

[illegible] ساختن قیمهای

بنشین را ببازی و از پیش قیلوله کنی که نماز شب بقیلوله میسر شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون سحور باشد بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال بمسجد حاضر شوی و تحیت مسجد کنی و موذن را منتظر باشے و جواب موذن را بدهی آنگاه پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه وسلم این چهار رکعت نماز دراز بکشیدی و گفتی اینوقت درهای آسمان گشاده باشد خواهم که عمل من بآسمان برند و در خبرست که هرکه این چهار رکعت بکند در رکوع و سجود نیکو تمام بجای آرد هفتاد هزار فرشته با وی این نماز بکنند و ویرا استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز سنت پس ازان بکن و تا نماز دیگر مشغول مشو مگر بعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا خواندن قرآن یا حاجت دنیائی خویش که بدان کفایه خویش و عیال خویش راست کنی پس چهار رکعت سنت بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه و آله وسلم گفته است خدای تعالی رحمت کناد بر آنکس که این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول صلی الله علیه و آله وسلم برحمت ترا دریابد و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد و اگر سعادت آخرت طلب میکنی هیچوقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را وردی داری چنانکه اوقات تو گذاشته بود تا هرچه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را شغلی باید معین که بدان اوفتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هرکه چنین نکند عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمرست و بازرگانی آخرت بوی توان کرد

بسعادت ابدی بوی توان رسید و هر نفسی را از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت
و اگر ضایع شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان
میگذرد و مال ایشان می افزاید شاد میشوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر
میکاهد پس زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت
علم و عمل که این دو رفیق وی باشند در گور و تحفه وی باشند در آخرت
بدانوقت که مال و اهل و فرزندان و دوستان همه از وی باز گردند پس چون آفتاب
فرو شود جهد کن تا بار مسجد آمده باشی از پیش و تبیح و استغفار مشغول شو که فضل
اینوقت همچون فضل بامدادست پیش از آفتاب خدا تعالی میگوید و سبح بحمد
ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها نزدیک آفتاب فرو شدن و الشمس
وضحیها و اللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس بخوان چنانچه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون
بانک نماز شنوی جواب موذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسالك عند
اقبال لیلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ان تؤتی محمدا صلی
الله علیه و آله الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته انك لا تخلف المیعاد پس چون اقامت
گویند جواب اقامت باز ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گوئی دو رکعت سنت
بکن و اگر چهار رکعت دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود و اگر تواند

معتکف باشی در مسجد تا نماز خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ
باشد و درین اخبار بسیار آمده است و این را ناشئة اللیل گویند و صلوة الاوابین
و در خبر است که نماز درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس
چون بانگ نماز خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ
نمازی و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت لشتاب
کرده اند که در خبر است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند انگاه فریضه بکن و دو
رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در وی الم تنزیل و تبارک بخوان یا یس
و حم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس
چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از ان به محسوب باشد و فضل بزرگ است آنرا
پس سه رکعت وتر بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله علیه و آله و سلم درین
رکعت سبح اسم ربك الاعلى و قل يا أيها الكافرون و اخلاص خوانده است
و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا آخر نماز شب بکنی و چون نماز خفتن
بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال آنه که بهتر بود باید که بمذاکره علم
یا بمطالعه کتابی با بخیر بلکه بخیر تعلق دارد مشغول باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت
در جامه خواب روی بقبله کن و بر دست راست نسپه چون بر دست راست خفتی روی
و جمله تن فراقبله بود چنانکه در لحد خوابانند و یاد کن درینوقت مرگ را که خواب مانند
مرگست و بیداری از وی مانند حشر و شاید که ازین خواب بر نخیزی باید که مرگ را ساخته

باشی و بر طهارت خفتی و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی
که چون بیدار شوی مباشر هیچ معصیت نشوی و هر خیری که بمسلمانان توانی رسانیدن
برسانی و بدانکه ناگاه چنین که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بیکس و هیچکس با تو نیز
مگر عمل تو و جامهای نرم فرو میفکن چنانچه بجهت خواب فراخوش نیز کشیتی که خواب زندگی ترا
باطل و بیفایده کند مگر که بیداری بر تو وبال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه
روز و شب بیست و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت
نبود چه اگر شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب و آن
یکی از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر کودکی ضایع شده باشد و باید که بوقت
خواب آب طهارت و مسواک نهاده باشی و عزم آن کنی که بشب برخیزی یا
پیش از صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر از این
گنجها چندان که توانی بنه روز درماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دنیا از تو هیچ
سود نکند و چون پهلو بزمین نهادی بگوی ربی باسمك وضعت جنبی و
باسمك ارفعه هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك
یوم تجمع عبادك اللهم باسمك احیا واموت واعوذ بك
من شر کل ذی شر ومن شر کل دابة انت اخذ بناصیتها انت الاول
فلیس قبلك شیء وانت الاخر فلیس بعدك شیء اللهم انت خلقت
نفسی وانت تتوفیها لك مماتها ومحیاها ان امتها فاغفر لها وارحمها

وان احییتها فاحفظها اللهم انی اسالك العافیة اللهم ایقظنی

فی احب الاوقات الیك واستعملنی باحب الاعمال لدیك

یقربنی الیك زلفی ویبعدنی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی و

استغفرك فتغفرلی وادعوك فاستجب لی انگاه ایة الکرسی وامن الرسول

ومعوذتین وسوره تبارک برخوان وچنان باید که خواب فرو گیردت وتو درمیان ذکر خداوند

تعالی باشی وبر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند واز جمله نماز کنندگان

نویسند تا انگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم بران ترتیب شوی که گفته

آمد وملازمت کن هم بدین در باقی عمر واگر دشوار آیدت صبر کن چون بیمار که بر تلخی

دارو صبر کند بر امید تندرستی واندیشه کن که عمر تو هر چند بسیار بود صد سال بیش نبود

واین چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست

که ده سال رنج کشی در بازرگانی وطالب علمی وسفر تا باشد که باقی عمر بیاسائی

بیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمر تست چرا صبر نتوانی کردن بر مشقت

تا جاودان بیاسائی وامید عمر دراز فرا پیش مگیر که انگاه صبر بر تو دشوار شود لیکن

با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که امشب بمیری وامشب صبر کن شاید که

فردا بمیرے که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل را هیچ وقت

معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرگ اولیتر باشد از ساز دنیا که

بهیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یکسال بیش نمانده

بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویشرا روز بروز فرا صبر میدار
که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلا پنجاه سال بخواهم زیست نفس تن در صبر
ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش گرفتی بوقت مرگ
شادی بینی که آنرا آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که آخر نبود و شاد کسی که لب براه رود بامداد
بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده آداب نماز ما اکنون که ترتیب اوراد و
نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و ابتدا بنماز کنیم چون
فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی کردی و عورت از زانو تا ناف
بپوشیدی برپای خیز و روی بقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از گز گشاده دار و
پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از پیش دل تو
دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه (٥٢) خالی کن و نگاه کن که در خدمت که می ایستی
و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند بایستی و
با سینه پر وسوسه و شهوات دنیا در پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع
است و نظر وی بر دل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع و فروتنی و شکستگی
و بیچارگی تو بپذیرد باید که در پیش وی چنان ایستی که وی را می بینی اگر او را نمی بینی
وی ترا می بیند اگر بدین دل تو حاضر نمیشود و اندامهای تو آرام نمیگیرد بدانکه چشم دل
تو نابیناست از دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن (٥٣) که یکی از مصلحان اهل بیت تو
چشم میدارد ترا تا نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای تو

آرام میگیرد و باادب می ایستی پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست وی هیچ نیست ترا بیند و تو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامت توآرام میگیرد و تو میدانی که آفریدگار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی مگر قدر وی کمترست در دل تو از قدر بنده از بندگان وی و این غایت نگونساری و نابینائی باشد و هیچ دشمنی با خویشتن ترازین نبود پس این معانی با خویشتن باید که گوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی حاضر نبود آن نماز پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اگر تنها باشی اقامت بگوی و اگر منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگوی انگاه نیت کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ادای فریضه پیشین میکنم خدایرا عزوجل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و توقت تکبیر دو دست بردار چنانکه کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست گشاده دار و در وقت برآوردن دست و فروگذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از پیش و پیش بیرون میاور و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فروگذاری انگاه با سینه بری چون با سینه بردی کف دست راست بر پشت دست چپ و انگشتان راست بیاعد چپ فروگذار پس از تکبیر بگوی الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان انگاه سبحانک اللهم تا آخر بخوان و بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وانگاه الحمد برخوان و تشدید بجا آور و فرق

منقول است از کیمیای سعادت وانگاه وجهت وجهی بخوانند و بعد از ان بگوید سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و جل ثناءک و لا اله غیرک تا میان همه نمازها و روایتها جمع کرده باشد پس اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بگوید ۱۲

میان ضاد و ظا بیاموز و آمین پیوسته بآخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرا
بلند خوان در نماز بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز بآواز بلند
بگوی در نماز بامداد سورهای که در آخر قران دراز ترست برخوان و در نماز شام آنکه کوتاه
ترست و در نماز پیشین و دیگر و خفتن آنکه میانه است چون والسماء ذات البروج و
مانند آن و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورة الاخلاص و آخر سوره
بتکبیر رکوع پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس
تکبیر رکوع آغاز کن و تا بر پای باشی پشت راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه
سجود دار و همچنانکه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و دو کف
دست بر دو زانو نه و انگشتها راست و گشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانو باران و ساق
راست دار و زانو را بدو میا و روپشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت
لامی باشد راست و میان بازو و پهلو گشاده دار و زنان گشاده ندارند لیکن خویشتن
را چست فراهم دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر امام نباشی
هفت بار بگوی یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون
الفی باشد راست و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمع الله
لمن حمده و چون راست باز ایستادی بگوی ربنا لک الحمد ملاء السموات
و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شیء بعده در نماز بامداد قنوت برخوان
بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی تکبیر کن و بسجود شو و دست برمدار و باید که

[illegible]

اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن بشد که بزمین نزدیکتر باشد نخست له دو زانو پس دو دست
پس پیشانی برهنه با بینی بر زمین نه و همه اندامهای خویش گشاده دار در سجود و زانو از
پهلوها دور دار و شکم از ران دور دار و زنان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست
با انگشتان راست بر زمین نه در مقابله دو دوش و ساعد دست بر زمین نگسترد و
سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر امام نباشی هفت یا یا یازده بار
انگاه تکبیر گوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین و سر انگشتان راست بر زمین
نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه و بگوی رب اغفرلی وارحمنی وارزقنی
واهدنی وعافنی واعف عنی انگاه دیگر سجودی همچنان بکن و راست باز نشین
و سبک از نشستگی باز بر پای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فراکرده چون کسیکه ٢ه
خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بر زمین اعتماد کنی ٣ه و در حال برخاستن یکبار
فرا پیش مدار و تکبیر الله اکبر وا از آن وقت که نشستن نزدیک رسی تا آن وقت که بقیام نزدیک
رسی پیوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله یکبار بگوی
و دیگر رکعت همچنین بکن پس برکعت دوم تشهد بنشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران راست نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشارت کنی بآسمان در آن وقت
که بگوئی اشهد ان لا اله الا الله نه بوقت گفتن لا اله الا الله و دست و انگشتان
چپ باز کرده بر ران چپ نه و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود در تشهد باز پسین
سرین چپ بر زمین نه و هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان

له [illegible]

٢ه [illegible]

٣ه [illegible]

پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التحیات که معروفست برخوان تا باللهم صل علی
محمد باولین تشهد و بآخرین تمام برخوان و فریضه تا باللهم صل علی محمد ست و دعا
که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک
وحسن عبادتك اللهم انی اعوذ بك من فتنة المحیا والممات واعوذ بك
من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وشماتة
الاعداء وسوء القضاء اللهم انی اعوذ بك من فتنة الدنیا وفتنة القبر وعذاب
النار برحمتك یا ارحم الراحمین آنگاه روی سوی راست کن و بگوی السلام علیکم ورحمة الله
و از جانب چپ یکبار دیگر بگوی و در ینوقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام
دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند آفت صورت نماز کسی را که تنها
بود روح نماز خشوع[1] و حضور[2] دلست با هر چه بر زبان میرود و حسن بصری رحمه الله میگوید
که هر نماز که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکترست و رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی نویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه میکند
و دل او حاضر بود والسلام آداب امامت و اقتدا سنت امام آنست که نماز سبک
کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی بود
که نماز مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و باید که تکبیر افتتاح[3] نکند تا اقامت تمام نشود و تا صف
راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز برندارد مگر آنقدر که خود بشنود و
نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان ثواب

[1] خشوع بالضم فروتنی کردن و فروتنی نمودن ... ۱۲
[2] حضور بالضم حاضر شدن و حاضر آمدن ۱۲
[3] افتتاح بالکسر کشودن و آغاز کردن ۱۲

جماعت باشند چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که توجه ... اعوذ آهسته گوید و الحمد و سوره
بآواز بخواند در دو رکعت پیشین مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و آمین نیز بآواز گوید
با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید بآواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس امام پس از فاتحه آنقدر خاموش
باشد که جماعتیان فاتحه برخوانند تا سوره تمام از وی بتوانند شنید و ماموم خود فاتحه نخواند مگر
در نماز پیشین و دیگر در نماز یکه دور افتاده باشند و آواز امام نشنوند و امام (ای مقتدی را) تسبیح رکوع و سجود بیش از سه بار
بیش نگوید و در تشهد اول چون اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و بر این
نیفزاید و در وقت سلام نیت سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کنند و چون
سلام داد سبک برخیزد و روی با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند روی باز
نکند تا ایشان بگذرند و بازگردند و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون
بازگردد خواه از جانب راست بازگردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولی تر و امام
در دعا خویشتن را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت بآواز
گوید و قوم آمین می کنند و دست بر ندارند که این درست نشده است از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بر دوام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی دعا میکرد چون
واقعه نباشد بر آن قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی ولا یقضی علیک
ماموم نیز همان میگوید تا باخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها نایستد مگر در صف و اگر
جا نیابد یکی را از پس کشد تا نزدیک خویش و آنکس را از پس باید آمد برای وی و در هیچ عمل
نباید که در پیش امام شود و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود و چون پیشانی امام بر

عه ۱ وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین

عه ۲ اعوذ ای اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

عه ۳ [illegible]

[illegible]

سجود بر زمین رسد انگاه وی قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی سر از سجود بر نیارد

آداب نماز آدینه

بدانکه آدینه عید مومنان هست و روز بزرگوار هست که بدین امت ارزانی داشته اند و اندر وی ساعتی هست که هر دعائی که در انساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه باز ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و به تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه هست نیت روزه روز آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یا روز شنبه که نهی هست از روزه روز آدینه تنها و چون صبح روز آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم هست پس جامه سفید در پوش که خداوند تعالی جامه سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار و جمله تن پاک کن بدانکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تعهد کنی و ناخن بر چینی و مسواک کنی پس پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است که هر که در ساعت اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی و در چهارم ماکیانی و در پنجم بیضه چون امام بمنبر شد صحایف در نوردند و قلمها بر گیرند و فرشتگان بسماع خطبه مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نظر لستین بحق سبحانه و تعالی بوقت دیدار بر اندازه پگاه خاستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان در منه و در پیش ایشان فرا مشو و نزدیک دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین

تا تحیت مسجد نکنی اگرچه خطیب در میان خطبه بود و جهد کن تا پیش از انکه خطیب بیرون اید

چهار رکعت نماز کنی و در وی سورة الانعام و سورة الکهف و طه و یس بر خوانی و اگر نتوانی

الم تنزیل و یس و حم الدخان و تبارك الذی بیده الملك بر خوانی و اگر نتوانی

در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در خبرست که هر که این نماز بکند نمیرد تا انگاه که جایگاه

خویش در بهشت نه بیند یا کسی دیگر ازانه بیند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار

دارد و چون نتواند قل هو الله بسیار بخواند و شب آدینه و روز آدینه صلوات بسیار فرستادن

بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بر منبر آید سخن نشاید گفت

و نماز نشاید کرد الا تحیت لیکن جواب موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و بیدهای خطبه بپذیرد

والبته هیچ سخن نگوید که در خبرست که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده

گفته باشد و وی را جمعه نبود یعنی که دیگر ازا باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه تمام شد جواب

اقامت بدهد و اقتدا کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار بر خواند

کران حصاری و حرزی بود وی را از شیطان تا بدیگر جمعه و بگوید پس ازان اللهم یا غنی یا حمید

یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك و بفضلك

عمن سواك پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت کرده اند باوقات مختلف

پس معتکف میباشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد

تا بود که در ان وقت شریف بسید و بخشوع و حضور دل باشد و بمجلس قصه گویان و حلقه هنگامه نشود البته و لیکن

بمجلس علم شود که در وی علم سود باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت کرد و رغبت دنیا از تو

کمتر شود و هر علمی که ترا از دنیا بآخرة نخواند جهل از آن علم بهتر بخدا پناه کن از علمی که ترا سود مند نباشد
و دعا و زاری بسیار کن بوقت برآمدن آفتاب و وقت زوال و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت
اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که ممکن است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود
و جهد کن تا درین روز صدقه دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف
و صدقه و ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بیمار و متابعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و آن یک روز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر بدان میامیز
تا بود که کفارهٔ جمله هفته شود **آداب روزه** بهیچ حال نباید که روزه تو در جمله سال
بیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بروزه سنت دست بداشتی از درجات بلند
در فردوس اعلی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون روزه داران از درجهای بلند بینی و تو در
ایشان مینگری چنانکه کسی ازین ستارهای درفشنده نگرد در میان آسمان و روزهای فاضلتر
روزه داشتن را عرفه است و عاشورا و ده بیشتر از ذی الحجه و ده بیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان
و در جمله ماههای حرام روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن چهار است تنها ذو القعده و ذو الحجه
و محرم بهم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفارهٔ جمله سال و ماه شود و گمان مبر که روزه
آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود
که جمله اندامها از ناشایست نگاهداری چشم از نگریستن بجای خویش و زبان از سخن گفتن بیهوده

گرشنوند انباز گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت همچون شکم و فرج که در خبر است
پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه حصاریست چون روزه دار چنان باشد که بیهوده
نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند گوید من روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه
بطعام حلال گشائی و زیادت از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه بیکبار چیزی بود و باید
بلکه چون بیکبار بود معده گران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه
شکستن شهوت و ضعف قوتست و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از
شکم نیست اگرچه از حلال بود و چنین روزه بسیار بسی چندانکه توانی که روزه بنیاد همه
عبادتها و کلید طاعتهاست رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید
که هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا بهفتصد مگر روزه که روزه مراست
و جزای روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت بدان خدای که جان من بحکم اوست که بوی دهان روزه دار نزد خدایتعالی
خوشتر است از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست بداشته است
برای من روزه از من است و جزا من دهم بران و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که
بهشت را دریست جداگانه نام آن ریانست جز روزه داران بدان در نشوند پیدا
کردن معاصی بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور
بودن و همه کس طاعت بجای تواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن

الاصد تقی و برای این گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت بحقیقت آنست که از
کار بد هجرت کند و جهاد بحقیقت آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو
بر اندامهای تست که هر یکی از ان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون
نعمت ویرا در معصیت بکار داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری
هیچ چیز باز نگرفته باشی اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن که تا ایشان را چون نگاه
میداری و هیچکس نیست از بندگان که نه رعیت دار است و نه ویرا از رعیت وی بخواهند پرسید
و بیقین بدانکه جمله اندامهای پوست و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی
خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر سر چندین هزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای
تعالی گفت یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ از روز

روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پایهای ایشان بانچه بودند میکردند

عظیم که زبان ایشان و دست و پای ایشان بر ایشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جمله تن خویش را نگهدار خاصه
هفت اندام چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه ویرا برای آن آفریده
اند تا چون میروی راه فرا بینی چشم از پشت پای برمگیر که میروی تا هر چه ترا بدان حاجت است
ببینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان و زمین نظاره کن و عبرت گیر
عجایب صنع پادشاه ببین و هر چه جز آنست چشم نگاهدار خاصه از چهار چیز ازانکه در نامحرم
نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از انکه بچشم خرد در مسلمانی نگری و ویرا حقیر داری
و از انکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری حذر باید اما گوش را نگاهدار از انکه بوی بدعت و
غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش را برای آن آفریده اند تا سخن خدای

تعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما و اولیا شنود و آن علمی که از آن
حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون بدان ناشایست و بیهوده
شنوی آنچه زاد و یاد تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت تو بود سبب
هلاکت تو گردد و هیچ نگونساری و زیانکاری بیش ازین نبود و گمان مبر که بزه کار گوینده
بود و بس بلکه شنونده شریک گوینده باشد در وزر و وبال اما زبان از برای یاد کردن خدای تعالی
آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن علم و راه نمودن خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن
آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چون وی را بکار داشتی در آن کفران نعمت
خدای تعالی کردی و وی چیره ترین اندامهای آدمی است بر وی و هیچ چیز آدمی را چنان
بسر در نیفکند که زبان هر قوت که داری از نگاهداشت وی باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در
قعر دوزخ افکند که در خبرست که بنده باشد که یک سخن بگوید و آن سخن وی را هفتاد ساله
راه بقعر دوزخ فرو می افکند و یکی را از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم در کارزار
کفار بکشتند یکی گفت خنک وی که بهشت رسید صلوات الله علیه گفت تو چه دانی
که وقتی سخن گفته باشد ناگفتنی یا بخیلی وا دنی از مال خویش بخیلی کرده باشد پس زبان را
از هشت چیز نگاهدار اول از دروغ زبان نگاهدار در جد و مزاح و بازی که چون در هزل
زبان بدروغ عادت کند در جد از آن باز نایستد و دروغ از گناهان بزرگ است
و چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد نکند و بچشم حقارت در تو نگرد
اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در دیگران نگری که چون دروغ گویند

ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر و خسیس نماید و در جملهٔ عیبهای خویش
همچنان کن که تو زشتی عیب خویش نه بینی و در دیگران بینی هرچه ترا از دیگران زشت آید
پس خویش را از آن مپسند دوم خلف وعده و وعده خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن
به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوئی کن بی وعده پس اگر وعده دادی بهیچ حال خلاف مکن
که این نشان نفاق است مگر عجزی و ضرورتی بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
سه چیز در هر که باشد منافق است اگرچه نماز میکند و روزه میدارد چون سخن گوید دروغ
گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند سیم
غیبت است زبان از غیبت نگاهداری که در خبر است که غیبت از زنا بتر است چه زانی
بتوبه از زنا برهد و غیبت از توبه برنخیزد تا آنگاه که بحلی نخواهد هر سخنی که از کسی گوئی که
اگر بشنود برنجد آن غیبت است اگرچه راست بود و دور باش از غیبت قرائیان که ایشان
غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مرد دیدار در این کار بیچاره
افتاد و خدای تعالی ما را از بلاهای نفس خویش نگهدارد این بیچاره فلانکس را چنین واقعه
افتاد و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی
گویند و پندارند که بدین از غیبت برستند و بحقیقت با غیبت بهم دو معصیت دیگر
بکردند یکی ریا و خویشتن را فرا نمودن بصلاح و دیگر بر خویشتن ثنا کردن که من چنین
مصلحیم که غیبت نمیکنم و دعا میگویم و اندوه بر [illegible] ی میخورم و اگر مقصود وی دعا
بودی در خلوت گفتی و اگر رنج و غیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب وی آشکارا نکردی

و باشکارا شدن وی اندوهگین بودی و هرکه بداند که خدایتعالی در قرآن غیبت کننده را بمردار

خوار مانند کرده است و گفته اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوْهُ

هرگز غیبت نکند و حکیمی گفته است که هرکه داند که خدایتعالی را در آفریدن خلق هیچ

غلط نبوده و میداند که هرکسی را چگونه آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در یک چیز

اندیشه کنی هرگز مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن

هیچ معصیت یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بدانکه

عجز مردمان همچون عجز تست و عذر ایشان چون عذر تست و اگر خویشتن را پاک و

معصوم شناسی بدانکه هیچ عیب در آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ

حماقت ازین زیاده نیست و اگر خدایتعالی تو خیر خواستی ترا بعیب خویش بینا کردی

کما قال صلی الله علیه واله وسلم اذا اراد الله تعالی بعبد خیر

بصره بعیوب نفسه و غایت نادانی این باشد که خویشتن را بچشم رضا بینی

و دیگران را بچشم سخط و اگر راست میپنداری که چنین پاک و بی عیبی بشکر مشغول

شو و خویشتن را بعیب مردار خوردن آلوده مکن که غیبت عیب بزرگست و اگر تو نیز

از عیبی خالی نیستی و نه پسندی که کسی از آن گوید تا آن آشکارا شود دیگران را نیز مپسند

که رنجور شوند اگر عیب ایشان بپوشی و نادیده و ناشنوده داری خدایتعالی نیز

عیبهای ترا بپوشد و اگر ویرا رسوا کنی خدایتعالی زبانهای دراز بر تو مسلط کند

تا ترا درینجهان رسوا کنند و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق نیز رسوا کند چهارم

جدل است دور باش از جدل و خصومت کردن در سخن با مردمان و داوری کردن
بر هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان جستن که ازان وحشت و جنگ خیزد و اگر نخیزد
در وی دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش بزیرکی و دانش و کمال عقل و دوم نسبت
کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و رنجانیدن مسلمانان
حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر بردبار بود ترا دشمن
گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که هر که از داوری در سخن دست بدارد
اگر داوری وی بباطل بود ویرا در ریاض بهشت خانه بنا کنند و اگر بحق بود ویرا در اعلی
بهشت خانه بنا کنند و گوش دار که هر گاه شیطان گوید خاموش مباش و حق بگوی و شیطان
همیشه احمقان را ببهانهٔ خیر فرا شر دارد نباید که شیطان بر تو خندد بدانکه حق گفتن نیکو
است لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط آن باشد که بنصیحت و رفق گوید و نهفته گوید نه بر ملا
چه اگر بعنف گویی و بر ملا فضیحت بود نه نصیحت و فساد آن بیش از صلاح بود پنجم
بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویش بصلاح و نیکوخویی و خواجگی که من چنین و من
چنان و خدای تعالی ازین نهی کرده است قوله تعالی فلا تزکوا انفسکم و یکی را از حکما
پرسیدند که هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنا خویش را اگر چه راست بود زشت
بود زنهار تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت
و نادانی بدان آشکارا شود و نزدیک خدای تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که
بدانی که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصان است گوش دار بیاران خویش

که ایشان خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن که چگونه در دل تو حقیر و گران کردند اگرچه
در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان از نیکویی پس دیگران در حق تو همچنین باشند
آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن است زبان از لعنت نگاه دار هیچ
آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی منافق است
و یا ملعون است که سر بندگان خدا تعالی داند که منافق و ملعون کیست و بدانکه روز قیامت
هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان بلعنت وی مشغول نکردی تا
کسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند بپرسند که چرا لعنت کردی و چنانکه لعنت نشاید کرد
نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی‌حرمتی بود در حق آفریدگار و رسول صلوات
الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر بایستی بخوردی و اگرنه دست بداشتی
هفتم نفرین کردن بر هیچکس دعای بد مکن اگرچه بر تو ظلم کند لیکن مر و کار وی
بخدا تعالی افگن و در خبر است که مظلوم دعای بد میکند ظالم را تا آنگاه که مکافات کند
و زیادتی ظالم را بروی بماند در قیامت و یا ظالم بدان بگیرد و یکی زبان در حجاج دراز
کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدا تعالی انصاف حجاج بستاند از کسی که وی را بزبان
تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی بستاند هشتم مزاح و تماخره کردن بازبان
از آن نگاه دار و بر هیچکس مخند و بر کس افسوس مکن که مزاح آبروی کس ببرد و هیبت وی
از دلها ببرد و کین در دلها بکارد و با هیچکس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب وی
ده و روی از اهل مزاح و بیهوده بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست همه

نفرین با کس

دعای بد از زبان ظالم

آفتهای زبان وزر بسی ازوی الا تنها نشستن وزاویه گرفتن که در میان مردمان با
نگاه داشتن ممکن نشود مگر چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بود
پیوسته تا سخن نگوید مگر بضرورت واشارت بزبان کردی وگفتی که این مرا در کارها
افکنده است پس زبان سبب هلاکت است در دنیا وآخرت ازوی حذر باید کرد اکنون
آفت چشم وگوش وزبان گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها ازوی خیزد اما
شکم نگاه باید داشت از حرام وشبهت وجز حلال نباید خورد واز حلال اندک
باید خورد نه چنانکه شکم پر شود وپیش از سیری باید که دست از طعام باز گیری که چون
معده سیر شود دل سیاه شود وحفظ تباه گردد واندامها از عبادت گران شود وشهوتها
که لشکر شیطان است قوی گردد وسیری از طعام حلال کلید همه شرهاست پس اگر از
حرام بود چگونه بود وطلب حلال فریضه است بر همه مسلمانان وعبادت با خورش
حرام چون بنا نهادنست بر سر آب بزرگان دین چنین گفته‌اند وگمان مبر که حلال نایافت
است که چون بجامه خلق ونان بی نانخورش قناعت کنی از حلال در نمانی اما تجمل وتنعم
که از حلال بود دشوار بود وحلال بسیار است بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه
هرچه بیقین دانی که حرام است ازان دور باشی وهرچه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی
ونشانی که بر حرامی آن مال دلیل کند ازان نیز دور باشی وهرچه بر حرامی آن نشان نباشد
آن حلال است نشان چون مال بود که در دست سلطان بود واگر دانی که از میراث
حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود واگر دانی که از کسی بظلم ستده است

حرام روشن بود واگر ندانی که از کجاست و غالب مال وی حرام ست ازان دور باش
که ظلم وی دلیل حرامی ست بظاهر اگرچه بیقین نیست و همچنین مال نوحه‌گر[۵۱] و مطرب[۵۲] و
خمر فروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی که آن مال بعینه از کجا
ست بغالب فراگیر و ازان دور باش و مال دیگر مسلمانان همه حلال دان مگر آنکه دانی
که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف بود که کسی بخلاف شرط
واقف بستاند چنانکه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد بصفت و سیرت لیکن بمرقع
[۵۳] و سجاده صوفی باشد و لبس و یا در مدرسه وقف طلبه علم خورد و بطلب علمی مشغول نباشد
و هر که وی معصیتی بود که اگر آشکارا شود گواهی وی بدان رد کنند هرچه از وقف
صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت از عدالت در وی خصال
دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را بصورت پارسایان فرا نماید
تا وی را بدان سبب چیزی بدهند هرچه بستاند حرام بود اگر در باطن وی چیزی بود که اگر
دهنده بدانستی ندادی و ازینمعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که حلال ترین
چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب دست وی بود اما فرج را از حرام نگاه باید داشت
و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه آن نگاه نداری و شکم
از شبهت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت
اندیشه آورد و اندیشه فرا گریستن دارد پس بیخ همه شهوتها بسیار خوردنست خاصه
از شبهت اما دست نگاهدار از آنکه کسی را بزنی یا حرامی فراگیری یا در ودیعتی و امانتی

خیانت کنی و یا بقلم چیزی نویسی که بزبان گفتن نشاید از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه عظیم‌تر
که نوشته بماند و گفته نماند اما پای نگهدار از آنکه بخانهٔ ظالمی روی یا از پس نامحرمی فراشوی
یا بهیچ کاری ناشایست فراشوی و بخانهٔ سلطان و وزیر و عامل ظالم شدن معصیت است
الا بضرورت که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید هر که توانگری را تواضع کند
برای توانگری وی دو برخ از دین وی بشود معلوم است که چون توانگر ظالم باشد بتر باشد که تواضع
توانگر بدتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشت اندامها **فصل** بدانکه حرکت و
سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت بکار مدار و پیوسته بطاعتها مشغول
میباش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال آن با تو گردد و اگر در طاعت و شکر بکار برده باشی راحت و
فایدهٔ آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و زنهار تا خویشتن را غره نکنی و گوئی خدای
تعالی رحیم و کریم و گناهان بندگان بیامرزد و این سخن حق است و شیرین لیکن بر زیر وی
زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفته است که زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و
احمق آن باشد که هر چه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم کند و آرزو میخواهد با مرزش و بدانکه
این سخن که خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد نکند و
باموختن علم مشغول نشود و گوید خدایتعالی کریم است باشد که مرا بهمه علم بینا کند بی آموختن
چنانکه دل پیغمبر را علیه الصلوة و السلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت و حراثت و کسب
کردن دست بدارد و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که بی رنج گنجی بمن نماید اگر تو این سخن

را از گروهی شنوی ایشان را احمق دانی و بر ایشان بخندی و اگرچه از کرم و قدرت خدا تعالی
میگویند راست میگویند همچنین بزرگان دین بر تو خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد
و کردار نیک و خدا تعالی میگوید وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ هیچکس
ندرود مگر آنچه بکارد و میگوید حقتعالی جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا بقدر
کردار شما خواهد بود و میگوید إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ
نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ و چون از جهد خویش دست بر نمیداری
در طلب سیم و زر در طلب علم و در طلب سعادت آخرت نیز دست مدار زاد آخرت برگیر که
سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن را عشوه مده که چون پشیمان شوی سود
ندارد و مقتضی کرم و رحمت خدا تعالی آنست که مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد برنجی
اندک که روزی چند کشی پس آن کن که بزرگان و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و
حزم پیش گرفتند نه چنانکه ابلهان غافل که غره شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک
شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد و تقوی بجای آورد با اینهمه نجات یابد که این
همه بجای آورده خطرها در راه است چنانکه معلوم است که هر که نکارد ندرود و کاشکی
آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم پراکند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها و آفتها در راه است
با آن کار آخرت نیز همچنین میدان پیدا کردن معصیت دل بدانکه اندامها را از
معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه توانی داشتن تا بیشتر دل از نجاست پلیدی صفات
نکوهیده پاک نکنی که اصل دلست و امیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر

اندامها جز پاکی و شایستگی نزاید اگر پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی جز پلیدی
نتراود که از کوزه آن بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیار است چون شره
طعام و شره نکاح و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر از اینهمه پاک شده باشد سه
صفت است که بیشتر پارسایان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکنند پارسائی اصل ندارد
و آن حسد است و ریا و عجب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است سه چیز هلاک کنند
مردست بخیلی که چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای دل که بنده از
پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو بخود داشتن اما حسد شاخی است از بخیلی که بخیل آن بود
که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه خداست
تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و حسود آن بود
که وی را دشوار بود که خدا تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون مال یا علم یا
جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر یا خواهان آن باشد که آن نعمت را حق سبحانه و تعالی
بر آن بنده زوال آرد اگرچه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی باطن بود و ازین گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حسد نیکیها بنده را چنان خورد که آتش هیزم را و حسود
همیشه در عذاب بود و کس بروی رحمت نکند که دنیا هرگز خالی نباشد از دوستان و
آشنایان وی که خدای را بر ایشان نعمتی باشد یا مال یا جاه یا علم و ورع و وی پیوسته در
عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که
خلق را همان خواهد که خویشتن را و با همه مسلمانان انباز باشد در شادی و اندوه ایشان

که مسلمانان همچون یک بنا اند که یک دیگر را نکاه میدارند و چون یک تن که اکر اندک
اندامی دردمند شود همه تن اکاهی یابد چون دل خویش بدین صفت نیابی فرض عین تو
آنست در راه دین که این صفت حاصل کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما ریا شرک نهانست
که بیشتر خلق آنرا نشناسند از پوشیدکی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم
و زهد منزلتی باشد در دل مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که
بپارسائی جاه طلب کند و بیشتر خلق اکر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
عبادت برای روی و ریاء مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون عبادتی
کند بکوید که من چنین کردم اکر نکوید چون مردمان بشنوند شاد کردد و اکر شاد نشود و این سخت
عزیز بود پس اکر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت وی نکاه ندارند و با وی در
معاملت مسامحت نکنند و ویرا بپای نخیزند و جای بوی ندهند در خاطر خود خشم بیند
و اکر خشم نه بیند تعجبی بیند که اکر در سر این عبادت بکرده بود تعجب نکردی پس کوئی منتی از
عبادت خویش بر مردمان نهاده است و آنرا جزا میجوید و این اخلاص را باطل کند که
از دیکری جزای عمل خویش چشم دارد و این از ان ریاست که در خبر است که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده الشرك اخفى من دبيب النمل یعنی شرک پوشیده
ترست از آواز پای مور که بشب تاریک برود اما عجب و کبر از جمله بیماریهای دل است و
بیماری عظیم است و دشوار علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدری بود ٥٣
و بچشم بزرک داشت بخویش نکرد و بچشم خردی بدیکران نکرد و چون این صفت در باطن

بجنب بد ثمرهٔ وی بر زبان آن بود که گوید من چنین و من چنانم و بر خویشتن ثنا میکند
یا دوست دارد که بروی ثنا میکنند چنانکه ابلیس گفت أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من از آدم بهترم
و ثمره دیگر وی آن بود که در مجمعی که شود پیشگاه جوید و در راه که رود در پیش دیگران رود
و اگر کسی ویرا پند دهد یا بروی عیبی کند بحق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی را پند دهد
بعنف و بزرگ خویشتنی گوید و هر که اعتقاد کرد بقطع که وی از کسی بهتر است وی متکبر
است بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدایتعالی بهتر است و این در آخرت
پیدا آید بلکه باید که هر کرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گوئی که وی هرگز معصیت
نکرده است و من کرده ام بیشک وی از من بهتر است و اگر بزرگتری را بینی گوئی
که وی خداوند تعالی را بیش از من عبادتها کرده است من چون وی نباشم و اگر عالمی را
بینی گوئی که وی چیزها داند که من ندانم وی بهتر از من است و اگر جاهلی را بینی گوئی که وی معصیت
خدایتعالی بجهل کرده است و من بعلم حجت عقوبت من بسبب علم عظیمتر باشد و اگر کافری را
بینی گوئی ندانم که خاتمت کار وی چون خواهد بود بسیار از مسلمانان بچشم حقارت بعمر
بن الخطاب می نگریستند در آنوقت که مسلمان نبود و ندانستند که کار عمر بکجا خواهد رسید
آخر پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه که بحقیقت بدانی که کار خاتمت دارد و
آن در غیب است باشد که آنرا که بهتر میدانند خاتمه وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند
درجه اولیا ویرا روزی کند پس چون بیم خاتمت و نفس بازپسین بر دل تو غالب شود
هیچ عجب و تکبر نماند و آثار در حسد و کبر و ریا بسیار است و ترا از آن جمله یک خبر کفایت

له عجب ... ۱۲
ضد ... خلاف رفق و درشتی ... ۱۲

له من باب ابتدا الجاهل ... ليعلم ... تعلیم ... حيث له يعمل بما علمه ... العالم ... منتخب ۱۲

ست که عبدالله بن مبارک روایت کند از کسی که وی از معاذ بن جبل درخواست تا وی را حدیثی
روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی که حاضران
پنداشتند که مگر خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مرا
گفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر
نزد خدای تعالی بریده شود یا معاذ خدای را عز و جل هفت فرشته اند که ایشان را بیافریده ست
پیش از آفریدن آسمانها و هر یکی را بدربانی آسمانی دیگر موکل کرده چون کرام الکاتبین که
ایشان رقیبند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان برند و نوری
از وی میتابد چون باسمان اول رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار گویند آن فرشته که
دربان آسمان اول ست گوید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشتهٔ غیبتم مرا خدای تعالی
فرموده ست که عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد مگذار که از تو برگذرد پس گروه دیگر
از کرام الکاتبین عمل بندهٔ دیگر می برند که غیبت نکرده باشد تا باسمان دویم پس آن فرشته
که موکل ست باسمان دویم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض
دنیا بود مرا فرموده اند که عمل وی را راه ندهم که در میان مردمان فخر آوردی پس عمل بندهٔ دیگر
که نوری از ان میتابد از صدقه و روزه و نماز باسمان سیوم برند فرشتهٔ آسمان سیوم گوید بایستید
این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشتهٔ تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی
مراد ستوری نیست که عمل وی را راه دهم پس عمل بندهٔ دیگر از گروهی دیگر همچون ستاره درخشان
از تسبیح قرآن و نماز و حج و عمره باسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل

بر روی وی باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که هیچ کاری نکردی که
عجب در میان نبودی پس عمل بنده دیگر با آسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه
کنند از نیکوئی فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باز زنید و بر گردن وی نهید که من
فرشته حسدم وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کسی
نیکوئی کردی زبان در ایشان دراز کردی من عمل وی را راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بنده
دیگر را آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عشر بود آن فرشته گوید که این عمل
بر روی وی باز زنید که وی بر هیچکس که وی را بلائی و رنجی رسید رحمت نکردی لیکن شادی کردی
و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بنده دیگر میبرند با آسمان هفتم
رسد از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ اندر آسمان هفتم در افتاده باشد و روشنائی آن چون
روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن میروند فرشته آسمان هفتم گوید که این
عمل بر روی وی باز زنید و قفل بر دل وی زنید که من باز دارم از خداوند خویش هر عملی که خالص
برای وی نباشد وی بعمل خویش رضای خدا را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش جسته است
در میان فقها و بانگ و آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جل شانه که عملی را
راه ندهم و هر عملی که خالص خدا را نباشد آن ریا بود و خدا تعالی عمل مرائی نپذیرد پس عمل
بنده دیگر می برند تا از آسمان هفتم درگذرد از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکو و ذکر
خدای و همه ملائکه آسمانها بموافقت با ایشان میروند تا همه حجابها بردارند و بخدا تعالی
رسانند و همه گواهی میدهند که این عمل خالص است خدا تعالی گوید شما رقیب نگاهبان کردار بنده

سنید ومن مطلع بردل ویم این عمل بای من نکرده ست بروی باد العنت من پس فرشتکان

کوبند لعنت ما و لعنت تو وآسمانها و هر که در آسمانهاست بروی لعنت کند پس معاذ کفت

رضی الله عنه که من کفتم یا رسول الله تو رسول الله و من معاذ [?] این چون توانم کردن کفت

یا معاذ بمن اقتدا کن اکرچه عمر تو کوتاه ست یا معاذ زبان نکاهدار از برادران خویش و

ازخوانندکان قرآن باش و کناه خود بر دیکران حواله مکن و بزرک خویشتنی مکن [?]

و به نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کار دنیا میان کار

آخرت مینهکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوئی تو حذر کنند و در پیش کسی با دیکری راز

مکوی و پوستین مردمان مدر که انکاه سکان دوزخ ترا بدرند در روز قیامت قال الله

تعالی وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا دانی که آن چیست معاذ کفت آن چیست یا رسول الله

کفت سکانند در دوزخ که پوست و کوشت از استخوان باز کنند معاذ کفت یا رسول الله

ازین خصلتها که رهائی یابد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت یا معاذ این آسان ست

بر هر که خدای تعالی آسان کند زبان نکاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندکان قرآن

باش آنکاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقران خواندن از بیم این

حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث ست از عجب و ریا و تکبر و حسد و

غیبت و غیر آن بر هیچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند با علم

آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عامیان این صفت رسته تر اند از قرایان و عالمان

پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند

[?] چو بستیزان ایشان بای [?] [?] و کننده غیبت و پست و عیب [?] پست ۱۱ ایران

[?] [?] [?] و بیرون [?] از [?] دیکر [?] [?] پست ۱۱ [?]

باطن ازین پلیدیها پاک کنند واین صفات همه شاخهای یک اصلست و آن دوستی دنیاست و
ازین گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که دوستی دنیا سر همه خطاهاست آفت دنیا اینست و
با اینهمه دنیا کشت زار آخرتست که زاد آخرت از دنیا بر توان گرفت لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت
قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا کشت زار آخرت ویست و هر که از دنیا تنعم جوید هلاکتگاه
ویست والله اعلم **فصل** اینمقدار که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرتست و بدایه هدایتست
خویشتن را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادتست و در کتاب احیای علوم الدین
حاصل کن تا سر باطن تقوی بشناسی چون باطن بتقوی آبادان کردی و از صفات ناپسندیده پاک
کردی امیدوار که حجاب برخیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت الهیت تا رازهای ملکوت ترا
آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این علمهای رسمی دران حقیر و مختصر نماید پس اگر جنابت
که حقیقت کارها از علمهای رسمی جوئی و بقال و قیل و جدل مشغول شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی نابینا
شود و طلب دنیا بر تو غالب شود آنگاه از دنیا آنچه میجوئی ترا مسلم نشود و طلب دنیا بر تو غالب شود و آخرت
باقی از تو فوت شود خسر الدنیا والآخرة بجای هر که بدین دنیا جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا برای دین
دست بدارد هر دو بوی دهند اینست بدایه راه و زاد آخرت در معاملتی که ترا با حقتعالی است
اکنون آداب صحبت با خلق بگوئیم پیدا کردن آداب صحبت با خالق و مخلوق بدانکه آداب صحبت
با باری اینکه لازم تر اند آموختن مهم است وانکه همیشه با تست در سفر و حضر و خواب و بیداری و در مرگ
و زندگی خداوند و آفریدگار تست هر که ویرا یاد کنی وی با تست که گفته است انا جلیس من ذکرنی
من همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل تو شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی او نزد

تست که اَنَا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلُوبُهُم مِن اَجلِی هر که وی را بشناختی چنانکه حق شناخت است جز وی
هیچ یار و همراه نداشتی و پشت در همه خلق کذاشتی اکر در همه اوقات نتوانی که با وی باشی جهد کن
تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی بنشینی و با وی مناجات کنی و باید که ادب خلوت با خدا تعالی
بشناسی و ادب خلوت با خدا تعالی آنست که نیکو بنشینی چنانکه در تشهد نشینی و چشم در پیش داری
و زبان خاموش باشی و بدل با حقتعالی حاضر باشی و نکذاری که هیچ چیز جز وی در دل تو
بکذرد و اندامها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و هر چه پیش آیدت بدل بر تقدیر وی
اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حقتعالی را بر همه کارها فرا پیش داری و از خلق امید
ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانی که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد و
همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت جلال وی شکسته و کرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم
تو باشد و در ظاهر و باطن که این آداب صحبت با آنکه همیشه با تست و از تو جدا نیست و دیکران
باشند که از تو جدا شوند آداب عالم آنست اکر از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و بردبار
باشد و نیکو خوی و نشست و خاست وی با وقار و حرمت و آهستکی بود و پیوسته سر در پیش افکنده
باشد نه بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچکس از خلق تکبر نکند مکر بر ظالمان تا ایشانرا
و ظلم ایشان را در چشمها خوار کند و در مجامع صدر بجوید که آن از تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که
هیبت وی از دلها بشود و با شاکردان رفق کند و کسی را که از وی سوالی کند زجر نکند و اکر در
سوال وی خللی باشد آنرا باصلاح آورد و با وی خشم نکند و اکر چیزی نداند ننک ندارد از آنکه کوید ندانم و
اکر کسی خطائی با وی در حجت قبول کند و عیب ندارد و از کفتن حق باز نایستد که در و شاکرد را شرم کند

۱۴م

علمیکه او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض کفایت و
فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بطرازها آراسته کند تا روی
از دنیا بآخرت نهد و از حرص بزهد خواند و باید که هرچه وی را بگفت بدان کار کند که گفتار بی کردار
اثر نکند آداب متعلم ادب متعلم با اوستاد آن بود که سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن کمتر گوید
و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان
کس خلاف این گفته است و نگوید که خلاف این صواب تر است و در پیش او با همجلیس راز نگوید و چشم
در پیش دارد و اگر سخن میگوید چشم بروی میدارد و از هر جانب ننگرد ولیکن بحرمت نشیند چنانکه در نماز
نشیند و چون استاد را ملال گرفت پرسیدن و خواندن در تقسیم کند و چون بپای خواست سخن [illegible] کند
و با وی بهم برپای خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند که ویرا نیکو ننماید اعتقاد
بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آن را از دیگر وجهی باشد که علم شاگرد بدان نرسد و از قصه خضر و
موسی صلوات الله علیهما یاد کند که سوراخ کردن کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود ولیکن از بی خبری از
علم خضر بود منکر نمود پس هرچه از بزرگان بیند باید که همچنان داند آداب فرزند با پدر و
مادر آنست که هرچه گویند بشنود و با ایشان بهم برپای خیزد و در پیش ایشان نرود و هرچه
فرمایند که معصیت نباشد بجای آورد و آواز از ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند
بزودی لبیک گوید و بر خشنودی ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد
و یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنازش بپروردند و شبها بیداری بردند تا او را
بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت ننهد بهر انعامی که کند و بغیر روی ایشان ننگرد و بپیشانی

فراهم نکنند و بی دستوری ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمان که بیرون این قوم‌اند در حق تو سه گروه‌اند دوستان و آشنایان و کسی که نه آشنا بود و نه دوست و از عامهٔ مردمان باشد

آداب صحبت با مردمان مجهول پراکنده آنست که در حدیث ایشان خویشتن را در شغل نکنی و آنچه در زبان ایشان رود گوش نداری و حکایت نکنی و خویشتن را از سخنهای ناهموار ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان محتاج نشوی و ایشان را لم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی بلطف اگر امید قبول بینی اما **آداب صحبت برادران و دوستان** باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی با که میکنی که چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در صحبت احمق هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که خواهد که نیکوئی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته‌اند که دشمن عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکوخوی باشد که با بدخو صحبت دشوار بود و بسر نشود و بدخوی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشتن بر نیاید و چنین گفته‌اند که دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود و بوقت حاجت خزانهٔ تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد و اگر رنجی پیش آید خویشتن را

سله قال صلی الله علیه وسلم المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل فقط من بدایة الهدایة ۱۲

سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و علی مرتضی رضی الله عنه میگوید برادر
حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و بیخ خویش از برای منفعت تو اختیار کند و اگر ترا کاری
افتد باک ندارد که کار خویش بشولیده[۵۱] کند تا کار تو راست شود سیم خصلت صلاح است
با هیچ مصر و فاسق دوستی نباید گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شر وی ایمن
نتوان بود که چون غرض وی بگردد وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی ترسد بر هیچ کبیره اصرار
نکند بلکه دیدن معصیت زیانکار بود اگرچه بدل بران انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل ترک
آن معصیت فرا گیرد و کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که غیبت بر دل
پارسایان آسانتر از جامهٔ دیبا[۵۲] و انگشترین زرین پوشیدنست با آنکه غیبت عظیم تر است
لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر دل ایشان آسان شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص
نباشد که صحبت با کسی که دنیا دوست بود زهر قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی
سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانندگی
جستن است با دیگران و گفته اند دو اشتر[۵۳] را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند
و طبع و خوی از یار ربا همچنان شود که تپش آتش بچیزیکه با آتش نزدیک بود پنجم
خصلت آنکه راست گوی بود که صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که بر هرچه گوید اعتماد
نباشد **فصل** بدانکه این خصلتها جمله جمع کمتر شود در یک تن و اگر اینهمه شرط کنی هیچ دوست
نیابی مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست سه است یکی
دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا در وی

۵۱ [illegible]

۵۲ [illegible]

۵۳ [illegible]

خلق نیکو نگاه باید داشت و سیوم بر آنکس و روزکار کذاشتن با وی تا دل نگیرد و در وی آن
نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه است یکی همچون غذاست که
از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه بوی حاجت افتد و یکی همچون علت
است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتاد با وی صبر باید کردن و مدارا تا فروگذارد و صحبت
وی نیز از فایده خالی نیست مرد عاقل را که هر چه بد بیند از وی خود از آن حذر میکند که نیک بخت
آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن آینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند
عیسی را صلوات الله علیه گفتند ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هر چه مرا بد نمود از
دیگران از آن دور بودم و بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بدارند
ادب ایشان تمامتر باشد والسلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون باکسی
صحبت افتاد بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل دو دوست
همچون دو دست است که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بیشه شد
و دو مسواک باز کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با وی بود راست بوی داد و کج خویشتن
باز گرفت آن یار گفت یا رسول الله این راست تر اولیتر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت هیچکس یکساعت باکسی صحبت نکند الا که وی را سوال کنند از حق آن صحبت
که تا بجای آورد یا ضایع کذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر
صحبت نکنند که نه دوستترین ایشان نزد خدای تعالی رفیق ترین ایشان بود بیار خویش
پس آداب صحبت بباید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و برادر دریغ ندارد

اگر اصل مال دریغ داری باری آنمقدار که حاجت وی بود دریغ نداری و چون دوست را
بمعاونتی و مددی حاجت افتد معاونت و مدد بکنی بی آنکه ویرا بزبان فرا باید خواست
و باید که راز وی نگاهداری و با هیچکس نگوئی و عیب وی بپوشانی و هرچه در حق وی
شنوی از زشتی باو نگوئی تا ازین رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگوئی تا شاد شود
چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نجوئی و اعتراض
نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست تر دارد و آنچه
از خصال نیکوتر بود در وی بروی ثنا گوئی و چون از وی نیکوئی بینی شکر گوئی و بیکار وی
بکشی و گلهٔ وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید همچنانکه بیکار خویشتن
کشی و چون نصیحت حاجت آید بتعریض و لطف گوئی و اگر از وی خطائی و تقصیری باشد
نادیده و ناشنیده آری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در نماز ویرا دعای خیر کنی در حیوة وی و
چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی بهیچ بار خویشتن بروی ننهی و همه بارهای وی
بکشی و بشادی وی شاد باشی و اظهار کنی و باندوه وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی
بسلام ابتدا کنی و ویرا تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم کنی و چون برخیزد با وی بر پای خیزی و در پی
وی روی و خویشتن را در میان حدیث وی درنیفکنی و در جملهٔ زندگانی با وی چنان کنی که
خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هرکه برادر و دوست خویش را نه آن پسندد که خویشتن را
آن دوستی وی نفاق بود و در دنیا و آخرت بروی وبال باشد اینست آداب دوستان
و برادران اما آشنایان دوست نا که دوست نباشند از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر از ایشان

[illegible]

تعریض کنایه سخن گفتن و پیش آوردن از منتخب ۱۲

رسد که هر که دوست بود خیر تو خواهد و هر که ترا نداند با تو کاری ندارد اما رنج از ایشان آن باشد
که بزبان دوستی نماید و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شدی در محله یا در
مسجدی یا در مدرسه یا در بازار ادب زندگانی با ایشان آن باشد که هیچکس را بچشم خرد
ننگری که باشد که با خدای تعالی او اقرب باشد و نزد خدای تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است
خدای تعالی سه چیز در سه چیز پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است
پس هیچ صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدای تعالی دران باشد و خشنودی خود در طاعتها
پنهان کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی دران باشد و دوست
صاحب ولایت خود در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بندهٔ ویرا حقیر مدار باشد که
وی از اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگست همیشه در پیش دل باید داشت
و هیچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدای تعالی بس حقیرست هر که ویرا بزرگ
دارد نزد خدای تعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که هیچکس احمق تر از آن
نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری بفروشد و باانکه خشم خدای تعالی ویرا حاصل آید خشم
مردمان نیز حقیر باشد و از آن طمع که کرده باشد محروم ماند که هر که برای خشنودی خلق خشم
خدای تعالی اختیار کند خدای تعالی نیز روی خلق را خشمگین گرداند و هر که برای رضای خدای تعالی
از خشم خلق باک ندارد خدای تعالی از وی خشنود باشد و خلق را از وی خشنود کند و اگر کسی
با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول مشو که عمر در سر آن شود و رنج خصمی دراز شود و
دین در میانه تباه شود و غره مشو بدوستی ظاهری که فرا نمایند و نیز ثنائیکه بزبان گویند که

آنهمه بی اصل بود و از حقیقت آن طلب کنی از صدیقی بینایی و طمع مدار که در سرا تو همچنان باشد
که آشکارا و پس عیب مدار که در غیبت زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی خویشتن را
نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن تو در پیش دوست و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر
نه چنان بود که در غیبت ایشان و طمع از مال و جاه و معاونت خلق بریده دار که ثمرهٔ
طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود
و نزدیک خدای تعالی پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت
مکن و عذر وی در خویشتن بخواه چون مومن باش که عذرجوی باشد چون منافق مباش
که عیب جوی بود و هیچکس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نه بینی که اگر چنان بود
نصیحت نشنود و دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فایده نخواهند گرفت
میاموز که از تو فایده نگیرند و بدشمنی تو برخیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند
آنگاه بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشان را مسخر تو کرد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان سر کار
ایشان با خدای تعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و مگوی چرا حق من نشناختی و مرا بزرگ
نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب که خویشتن را ستودن نشان حماقت است
و هر که احمق تر بود خویشتن را بیش ستاید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویش بر مردمان واجب تر
شناسد و بدانکه خدای تعالی کس را برنجانیدن تو بدان مسلط کند که تو گناهی کرده که بدان
مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج کفارت گناه تو گردد و تا در میان مردمان باشی

هرچه حق گویند بشنو و هرچه باطل گویند خود را کر[٥٢] ساز و هر نیکویی که از ایشان دانی زبان بدان
گویا دار و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ[٥٣] دار که هر که چنین نکند در میان خلق سلامت
نیابد و سلامت آنکس یابد که انصاف بدهد و انصاف نخواهد یکی از مشایخ مریدی را پرسید که مرا
نشانی ده از این مریدان تو یکیست که صحبت را بشاید گفت اگر کسی میجوئی که بار تو کشد این را
بود و اگر کسی میجوئی که تو بار وی کشی همگنان بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده
و بیاموخته شاگرد خود را که چون صحبت کنی با دوست و دشمن ابرو گشاده دار و مراعات
کن نه چنانکه خویشتن را خوار داری لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مذلت و در
همه کارها میانه باش نه چنانکه مبالغه کنی تا از حد بگذرد و نه چنانکه تقصیر کنی تا بحد نرسد و چون
راه روی بخویشتن فرو منگر و از آن سو و از این سو منگر و هرجا که جماعتی از مردم بینی با ایشان
مایست و چون بنشینی ساکن نشین و بر سر دو پای منشین و انگشتهای دست بهم مگذار
و با محاسن بازی مکن بدست و با انگشترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی
مکن و دندان خلال مکن و آب دهان مینداز و براندن مگس از خویش بسیار دست مجنبان
و برروی مردمان آسیار[٥٤] مکش و سخن آهسته گوی و بی ترتیب شولیده و پراکنده سخن
نیک نیکو بشنو و تعجب باندازه اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن درمخواه و از سخنی که از آن
خنده آید حذر کن و ثنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشعر و تصنیف که تو کرده باشی و
گفته باشی فخر مکن و چون زنان خویشتن میارای و چون بندگان خویشتن خاک آلوده مدار
و هر حاجت که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچکس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار

ل خویشتن با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
بسیار بود هرگز بخشنودی ایشان نرسی و با ایشان بهیبت زندگانی کن بی عنف و رفق
کن بی ضعف و ذلت و با بنده و شاگرد هزل مگوی و مزاح مکن که در چشم ایشان حقیر شوی و
چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگاهدار و لبسر در مرو و سخن بحجت گوی و بزانو در منشین
و انا خشمت فرو نشیند در سخن میا و اگر سلطان ترا نزدیک دارد غره مشو و از وی بر حذر باش
و اعتماد مکن و مال خویشتن را از جود عزیزتر دار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت
داری با تو دوست بود و بروز رنج از تو برگردد والله اعلم **فصل** اینمقدار که گفته آمد
درین کتاب زاد آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و
معاملت با خالق و خلق و هر که این جمله بجای آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که
بستاند از کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب احیاء علوم الدین
طلب کند که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی علم دستخوش شیطان بود و اگر
اندک علم بود و بیش از انکه میکند اندر رنج وی بسیار بود و ثواب اندک همچو مزدوری
که همه روز بیل زند و باره کشد تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون مهندس بود که بیک
ساعت خطی چند بر جای کشد ده دینار بوی دهند هر چند علم و معرفت بیش شود رنج کمتر
و ثواب بیش شود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم است و حاصل باید که این
جهان را رباطی دانی و خود را مسافری شناسی و درین رباط از بهر آن آمده تا به تعجیل
توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که درین رباط چندان دل نه نهی که از مقصود

سفر باز مانی و بهرها ز او فراموش کنی و بهر حالی از غم و شادی که بتو رسد بگوی انا
لله و انا الیه راجعون بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طلب که چون
بدانی که بازگشت تو بپادشاه خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه
رسی از وی شرم داری و این کتاب نمودار یست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم
اندر ان دو کتاب دیگر یاد کرده شد باید جست و بالله
عصمة والتوفیق الله تعالی
یوفقنا و ایاکم لما یحب و یرضی
صلی الله علی سیدنا محمد
المصطفی و علی آله اجمعین
و سلم تسلیما کثیرا
کثیرا کثیرا
تمت ١٢٦٩

هر کتابی که از مهر سید شاه محمد قادری مفروق است خریدش ممنوع
که مسروق است

شاه محمد